



خانه‌ای روی آب - بهمن فرمان‌آرا - ۱۳۸۰

دکتر سبیدبخت (رضا کیانیان): من فکر می‌کردم این ماییم که بی‌اعتقادیم...

ولی نسل شما واقعا دست همه ما رو از پشت بسته.

مژگان (بهناز جعفری): وقتی آینده‌ای نداری مثل اینه که خانه‌ات را روی آب بسازی...

ما یاد گرفتیم که شناگرهای خوبی باشیم.



مذاکره با شهرداری و اسقاط خیرات!

فریدون مجلسی



راستش مسدودشدن باب مذاکرات در وین و مزمن شدن مسئله تحریم بانکی و تجاری ایران، ما را از تحلیل‌های بی‌حاصل درباره آن مذاکرات مهم و بی‌فراجم، به بازگشت به خویشتن خویش و آنچه خود داشت و خودکفاشدن در یافتن سوزه بی‌خطر با گشت‌زنی پیرامون همین محدوده هرمزان خودمان واداشت، سراغ مسائل چنار رقتیم و با سکوت مقامات مواجه شدیم که نشانه رضا تلقی می‌شود. دنبال مسئله منار رقتیم که باز با علامت رضا مواجه شد. دوستی گفتم بعد از چنار و منار لابد نوبت خیار است. فکر کردم فکر بدی هم نیست، چراکه نه! خصوصا اینکه خیار اکنون میوه چهارفصل و بی‌زبان و به دلایل بهداشتی و کلسرئولی جایگزین انواع گوشت‌شده و مصرف آن نیز در کنار اشکنه افزایش یافته است.

باری با گشتی در خیابان هرمزان چشم من به دکان مسدود عباس‌آقا افتاد که سبزی و میوه و خصوصا خیار محله را تأمین می‌کرد. در کنار آن، سوپرمارکتی بزرگ‌تر از بقالی کوچک‌تر از هابیز از ساعت ۷ صبح تا ۱۱ شب نیازهای دیگر محله را عرضه می‌کرد. اکنون با گذاشتن وزنه‌ها و ستون بتنی بزرگی در مقابل دروازه ورودی آنها کسب‌وکار آنها را مسدود سه‌قضیه کرده‌اند. دقیقا نمی‌دانیم قضیه چه بوده است، اما می‌بینم که اهل محل که اکنون ناچار هستند ییاده یا سواره به فروشگاه‌های دورتر بروند، به زحمت افتاده‌اند. خصوصا برای ساکنان بیش از ۵۰۰ آپارتمان مجموعه و اهالی چندین کوچه اطراف که در ۴۰ سال گذشته معمولا ۴۰ سال پیرتر شده و فرزندانشان هم به دودرست‌ها رفته‌اند، مشکل جدی‌تر است. بعضی می‌گویند کار یکی از مالکان آپارتمان‌های مجموعه است که معتقد است وجود آن فروشگاه دوگانه موجب مراجعه مکرر خریداران محلی می‌شود و از ارزش آپارتمان ایشان می‌کاهد که در ۲۰ سال گذشته با پیگیری‌های خودش بیش از ۲۰ بار موجب تعطیلی عباس‌آقا شده و هر بار پس از مدتی «مذاکره» منجر به بازگشایی شده است. راستش من فکر می‌کردم وجود چنان تسهیلاتی در کنار مجموعه مسکونی و محله حتی موجب افزایش ارزش مسکن می‌شود! خصوصا که برخی از سالمندان خرید خودشان را با سفارش تلفنی انجام می‌دادند. برخی می‌گویند چون مجموعه به فاصله دور و نزدیک از فروشگاه به چهار بخش از برج‌های راه دارد که هرکدام نام شاعری بزرگ را بر خود دارند، دربار-ه اینکه منافع حاصل از اجاره آنها متعلق به همه یا یکی از برج‌ها خواهد بود اختلاف بین‌البرجینی دارند که موجب تعطیلی عیوسانه با نصب وزنه بتونی شده است. این هم عجیب است. لابد از روز اول که مجموعه را ساخته‌اند و یک مرکز خدمات این‌چنینی هم در کنار خیابان برایش پیش‌بینی کرده‌اند، نوع تملک و منافع آن را نیز روشن کرده‌اند و احتمالا ۴۰ سال زمان برای رفع هرگونه شبهه و اختلافی از طریق مذاکره یا دادگاه کافی بوده است. همسر نیز مانند همسایگان از اینکه دستبائی سریع و نزدیک برای رفع نیازهای روزانه را از دست داده است شاک می‌بود. به این نتیجه رسیدیم که تاکنون ۲۰ بار تعطیل شده و هر بار پس از چند روز «با تمهیداتی به راه‌حلی مرضی‌الطرفین دست یافته» و کسب‌وکار را از سر گرفته بودند و این بار هم لابد «مذاکرات» به‌زودی به نتیجه خواهد رسید. اما با تغییر پیش‌شرط‌ها به نتیجه نرسید و خیار و خرپزه تعطیل است! مسئله این است که نمی‌دانیم اکنون توپ مذاکرات به «بن‌بست‌رسیده» در زمین کدام طرف است! و این منظره کریه دروازه مسدود دکان عباس‌آقا کی برچیدم می‌شود؟ آیا حل قضیه خیار هم به اندازه قضیه ۳۰ساله منار هرمزان به تعویق مؤید با «اسقاط کافهٔ خیرات» دچار شده است؟ زمانی در کتاب «مردگان زرخرید» از کوکول به عبارت بامزه‌ای رسیدم که چیچیکف قهرمان کتاب همه مسائل خود را به بهره‌مندی از «توصیه‌نامه به امضای رئیس بانک مرکزی و وزیر دارایی» موقوف می‌کرد. وقتی به او می‌گفتمد ما که رئیس بانک مرکزی و وزیر دارایی را نمی‌شناسیم تکلیفمان چیست، سری تکان می‌داد و می‌گفت من هم آنها را نمی‌شناسم، اما توصیه‌نامه آنها را در جیب دارم. مسئله این است‌که چنین مرکزی در زمان طراحی و ساخت و بهره‌برداری این مجموعه پیش‌بینی شده بود. در ۳۰ سال گذشته هم گرچه بارها تعطیل می‌شد، اما به‌زودی و با «تمهیداتی» بازگشایی می‌شد. احتمالا اکنون تورم شدید به هزینه‌های مجوز کسب‌وکار و بر ارقام توصیه‌نامه‌های رنگین به امضای مشترک رئیس بانک مرکزی و وزیر دارایی برای صدور مجوز دائمی افزوده است. امید آنکه مانند مسائل چنار و منار، مسئله خیار محله ما نیز «با مذاکرات مستقیم» حل و تکلیف اهل محل روشن شود. مجموعه‌ای به آن عظمت که از عواید این مرکز هم بهره‌مند خواهد شد، جا دارد برای کسب مجوز، سر کیسه توصیه‌نامه را قدری شل کند!



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۴۷۰ • نامبر: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹
تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز
تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم
تلفن: ۴۴۵۳۳۷۲۵

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۱۴۰۱ اردیبهشت ۱۴۰۱ • ۱۹ رمضان ۱۴۴۳ • ۲۱ آوریل ۲۰۲۲ • سال نوزدهم • شماره ۴۲۶۳ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۳ • اذان مغرب ۲۰:۰۱
اذان صبح فردا ۴:۵۳ • طلوع آفتاب ۶:۲۳



شیرین احمدیان*

در پی قبولی در کنکور دکتری اعزام به خارج سال ۱۳۷۱ و سپری‌کردن سال‌های متعاقب آن، برای محقق‌کردن بورسیه تحصیلی‌ام از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، موفق به اخذ پذیرش تحصیلی از چند دانشگاه از کشورهای انگلیسی‌زبان شدم؛ اصطلاحا «تاپ‌تن» (۱۰ دانشگاه با رتبه معتبر علمی) که فهرست‌شان را خود وزارت علوم به دانشجویان بورسیه می‌داد و تشویق می‌کرد از بین همان‌ها پذیرش بگیریم. بادم هست معاونت وقت وزارت علوم، در ایام نزدیک به اعزام ما، همه را جمع و برابمان سخنرانی کرد که شاید مهم‌ترین بخش سخنرانی‌شان که خوب به خاطر مانده، آماری بود که ارائه دادند و این آمار حاکی از آن بود که از میان کل دانشجویان بورسیه اعزام به خارج دوره‌های قبل، فقط چهار درصد بازگشته‌اند. در آن سال‌ها هر دانشجوی بورسیه، قبل از خروج از کشور، باید مبلغی و بعدتر ملکی را به عنوان وثیقه، رهن وزارت علوم می‌کرد تا برای بازگشت دانشجویان به کشور حکم ضمانت داشته باشد.

رقم ۵۰۰ هزار تومان وثیقه را در مورد نسل‌های قبلی خاطر م هست که وقتی به دوره من رسید، این رقم به ۲۰ میلیون تومان افزایش یافته بود که در آن زمان البته مبلغ درخور توجهی به حساب می‌آمد. معاون وقت وزارت علوم ما را مخاطب قرار داده بودند تا مسئولیت‌مان در قبال وطن را یادآوری کنند. از ما انتظار داشتند مسیر اکثریت متخبران قبلی کنکور اعزام را که رفتند و بازنگشتند، انتخاب نکنیم.

تازه این در شرایطی بود که این متخبران، بنا بر قاعده، از انواع ارزشیابی‌های اخلاقی، عقیدتی، تعهد ... هم پیروز بیرون آمده و تصور می‌رفت که خادمان آتی وطن باشند. هیچ اطلاعی ندارم که از کل همسفران من در آن سال‌ها چه نسبتی به وطن بازگشتند تا در عمل دین خود را به وطن ادا کنند.

برخی را می‌شناسم که بازگشته و همکارانم در دانشگاه‌های مختلف کشور را تشکیل می‌دهند. امروز اما مسئله جوانان کشور محدود به سرنوشت بورسیه‌ها نمی‌شود. آن‌چنان که آمارهای روز کشور نشان می‌دهد و نگرانی‌های مسئولان را نیز به صورت گسترده‌ای برانگیخته، ذهنیت معطوف به مهاجرت به خارج از کشور در میان خیل عظیم جوانان هست؛ چه به قصد ادامه تحصیل، چه به قصد اشتغال یا سایر انگیزه‌ها –یا همان جاذبه‌ها و دافعه‌ها– باشد.

این موضوع، در فهرست اولویت‌های پژوهشی وزارت ورزش و جوانان نیز انعکاس یافته و به سوزهٔ پژوهشی رایج در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی نیز تبدیل شده و هرچند به یافته‌های ملموسی نیز منتهی شده، اما سؤال اصلی این است که در این سال‌ها، کدام تلاش مؤثر برای ایجاد انگیزه برای بازگشت جوانانی صورت گرفته است که به صورت بورسیه یا آزاد یا به هر طریقی راهی کشورهای دیگر شده و می‌شوند؟

از آن سو، به نظر می‌رسد مؤسسات شغلی یا آموزشی در کشورهای

شاهنامه‌خوانی

دلیری‌های بیژن^(۱)



مهدی افشار

شاهنامه‌پژوه

بیژن در نبردی دشوار و پس از ساعت‌ها درآویختن با هومان سرانجام بر او پیروز شد، آن‌گاه سر سوی آسمان کرد و به ستایش از یزدان پاک گفت:
که ای برتر از جایگاه و زبان / از جان سخنگوی و روشن‌روان
تویی تو که جز تو جهاندار نیست/ خرد را بدین کار پیکار نیست
مرا زین هنر سر به سر بهره نیست/ که با پیل، کین جستم زهره نیست
مرا کی آن زهره و توان بود که با چنین پهلوانی به مبارزه برخیزم و پیروزی به کف آورم و تنها و تنها به لطف و یاری تو بود که فرجام نبرد این‌گونه شد.
آن‌گاه سر هومان را به فتراک اسب خویش بیست و تیش را در خاک افکند؛ درحالی‌که کمریند زرش گشاده شده، بی‌سلاح مانده بود. مترجم هومان از بیژن سخت برتسید با این پندار که چون هومان از پای درآمده، بیژن او را نیز خواهد کشت. بیژن به مترجم گفت: «مرا بر



• در نقطه صفر مرز رسمی در منطقه دوغارون جوانانی لباس مرزبانی به تن کرده‌اند و با وجود سختی شرایط با اقتدار به حراست از مرزهای کشور مشغول هستند. روزهای ماه مبارک رمضان برای مرزبانان روزهای متفاوتی است عکس: حدیث فقیری، فارس

مقصد مهاجرت جوانان ما کجاست و چرا؟!*



توسعه‌یافته به محض فارغ‌التحصیلی‌شان در کشورهای مقصد، در پیشکش‌کردن گزینه‌های جذاب و فرصت‌های شغلی برای جذب جوانان نخبه ما درنگ نمی‌کنند؛ بگذریم که این‌گونه فرصت‌سازی‌ها حتی قبل از اینکه جوانان ما از ایران خارج شده باشند نیز صورت می‌گیرد. مثال آن، دانش‌آموختگان دانشگاه شریف است که می‌دانیم حتی پس از دریافت مدرک کارشناسی مورد توجه و دعوت از سوی دانشگاه‌های خارج با بورسیه‌های جذاب قرار می‌گیرند.

اگر فارغ‌التحصیلان، چه در داخل و چه در خارج از کشور، برای برنامه‌ریزی مابقی سال‌های زندگی به زادگاه خود فکر کنند، با کدام فرصت‌ها برای دستیابی به شغل، درآمد و کیفیت زندگی با استانداردهایی که سزاوارش هستند، مواجه‌اند؟

با توجه به آمار قابل ملاحظه بی‌کاری جوانان، به‌ویژه فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، آیا برنامه‌ای برای استقبال و اصطلاحاً دربرگرفتن (inclusion) ایشان تدارک دیده‌ایم؟ آیا غیر از تدارک وثیقه‌های سنگین که زمانی به‌عنوان تنها تلاش برای پابندکردن جوانان به خانه و کاشانه تصور می‌شد، راه دیگری هم پیش‌بینی شده است؟ بسیاری از بورسیه‌های آن دوران که جاذبه‌های مادی و رفاه و موقعیت‌های شغلی برجسته کشورهای میزبان‌شان را تجربه کرده بودند، دین را زود درمی‌یافتند که با حقوق چند ماه خود در آنجا، موفق به جبران مالی وثیقه مقرر می‌شدند و از خیر فک رهن ملک‌شان هم می‌گذشتند؛ وثیقه‌ها چندان کارساز نبود.

با جوانان نمی‌توان ساده‌انگارانه برخورد کرد. جوامعی که سرنوشت جوانان را جسدی می‌گیرند، در تهیه و تدارک «سیاست‌های جوانان» (youth policies) می‌کوشند.

هنگامی که صحبت از سیاست‌گذاری در حوزه جوانان می‌شود، منظور تعهدات و اقدامات حکومت‌ها در جهت تضمین شرایط زندگی خوب و برخورداری جوانان از فرصت‌های مناسب و مطلوب در زندگی است؛ یعنی تدارک انواع فرصت‌ها و بسترسازی برای جلب مشارکتشان در جامعه؛ چراکه گفته می‌شود «سیاست جوانان هر کشوری، منعکس‌کننده چگونگی نگاه حکومت به جوانانش است». سیاست‌های ملی در حوزه جوانان، برابر است با هر آنچه بر جوانان تأثیر می‌گذارد. سیاست‌هایی در زمینه تدارک حمایت‌های اجتماعی، برابری جنسیتی، فرصت اشتغال، آموزش رسمی، حفظ و ارتقای سلامت، تأمین مسکن و نظایر آن را می‌توان مثال زد.

در اتحادیه اروپا، سیاست‌های جوانان بر استانداردهای دموکراتیک و حقوق بشر مبتنی است. اتفاق‌نظری شکل گرفته درباره اینکه رشد درآمد کشورها آن‌قدرها در توسعه انسانی جمعیت جوان تأثیرگذار نیست که تأمین فرصت برای زندگی بهتر جوانان و استقلال عمل‌شان و اینکه کنشگران اصلی زندگی خود باشند. تعجبی ندارد که بهترین رتبه‌ها از نظر «شاخص توسعه جوانان» در جهان را به ترتیب کشورهای آلمان، دانمارک، استرالیا، سوئیس و انگلستان به خود اختصاص داده‌اند و کشورهای رده اول به عنوان مقصد مهاجرت تحصیلی جوانان در رده‌بندی جهانی نیز مشتمل است بر ایالات متحده، انگلستان، استرالیا، فرانسه و آلمان که به‌عنوان مراکز جذب مغزها شناخته می‌شوند.

♦ **دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه علامه‌طباطبایی و عضو هیئت‌مدیره انجمن جامعه‌شناسی ایران**

یادداشت

من دردمشترکم، مرا فریادکن



امیر صدری

این شعر زیبا جدای از ساختار و فرم زیبایش معنایی عمیق را در خود دارد. معنا و پیامی که شاید دل‌دادن و دل‌سپردنمان به آن علاج بسیاری از دردها و مشکلات امروزمان بود. شاید اگر آن زمان که خوزستانی‌ها و سایر ساکنان استان‌های غربی کشور هوا نداشتند و ریه‌هایشان به جای اکسیژن، خاک به درون می‌کشید و به‌خاطر مشکلات تنفسی دسته‌دسته راهی مراکز درمانی و بیمارستان‌ها می‌شدند، اگر همه ما ایرانی‌ها مشکل بخشی از کشور را مشکل خود می‌دانستیم، امروز کار به جایی نمی‌رسید که تهران هم مشتری دائمی ریزگردها و خاک و گردوغبار کشورهای همسایه شود. شاید اگر زمانی که موضوع جنگ آب و حقایه میان یکی، دواستان همسایه و هم‌جواری شد، موضوع منطقه‌ای یا جدالی با وام‌دهی به شهرها و مناطق مادری‌شان نمی‌شمردیم و بستن و بازکردن آب رودخانه‌ها موضوعی ملی و میهنی شمرده می‌شد، حالا بحران خشک‌سالی در این حد عمیق و ریشه‌دار ما را درگیر نمی‌کرد. شاید اگر روزهایی که بسیاری از ساکنان خطه سرسبز شمالی از تبدیل‌شدن جنگل‌ها و تپه‌ها و مراتع به ویلاهای در اختیار اهالی ساکن نقاط شور که می‌کردند، همه درک می‌کردیم که این دردی است ملی و به داشتن یا نداشتن ویلایی یا پایی و بالاشدن قیمت ویلاها دل نمی‌سپردیم، حالا سرسبزترین خطه کشورمان سبزتر می‌شد نه زردتر. شاید اگر زمانی که ماهیگیران دریای جنوب از صید بی‌رویه ماهی‌های روزی خود توسط کشتی‌های چینی می‌گفتند، درمی‌یافتیم که خطرات این مسئله بر زندگی تکتک ما تأثیر خواهد داشت، حالا می‌توانستیم با افتخار از حفظ یکی از مواهب طبیعی کشور گویمیم.

شاید اگر دیروز کولبرها را اعضای خانواده خودمان می‌دانستیم و نه وابسته به قوم و مردمی خاص و اگر برایشان متحد می‌شدیم، فرداروزی که خودمان در تنگنای معیشتی گرفتار می‌آییم، می‌توانستیم چشم یاری داشته باشیم به وسعت یک کشور و به تعداد یک ملت اما... ما مردمی مهربان و انسان‌دوست هستیم، خیر و همدل و همراه و احساساتی، اما سطح کنش‌های‌مان روز به روز در حال کمتر و کمترشدن است و دنیای مجازی هم آفتی شده در تقلیل کنش‌های تأثیرگذار بر اعتراضات غرغرگونه بی‌سرانجام در اکثر موارد. دردهای مردم این سامان، هر جا که باشند و هر قوم و مذهبی که داشته باشند، فرقی نمی‌کند، دردهای امروز –یا فردای– ماست. ما یک پیکریم و اگر روزی که یکی از اعضا درد دارد بی‌قرار نشویم، فردا در زمان دردمندی خودمان دگر عضوا بی‌فقرمان نخواهند شد. با شعر آغاز کردیم و با شعر پایان دهیم؛ کین درد مشترک، هرگز جداجا درمان نمی‌شود.



رسید که سپاه دشمن را امکان آسیب‌زدن نبود، درفش سپاه هومن را واژگونه کرده، به سوی ایرانیان شتاب گرفت. دیده‌بانان سپاه ایران که پر از دغذغه و تلواسه منتظر فرجام این نبرد بودند، چون درفش سپاه پهلوان تورانی را نگون‌سار بدیدند، فریاد شادی سر دادند که بیژن درفش سپاه را به زیر کشیده، چون شیر در راه است. گیو از شادی چون دیوانگان به هر سوی می‌خروشد و می‌دوید و چون بیژن نزدیک‌تر آمد، دوان به سوی او شتافت و بیژن با دیدن روی پدر از اسب فرود آمد و در برابر او سر بر خاک نهاد و گیو، دادگر مهربان را آفرین خواند و بیژن، آن جوان دلیر هنرمند را در آغوش گرفت و از آنجا سوی گودرز رفتند. سپهسالار کبخسرو چون نواده خویش پدید که سوار بر اسب پیل‌پیکر تورانی است، با چهره و مویی غبار‌آلوده و زرهی چاک‌چاک از زخم شمشیر، ستایش‌کنان به سوی او دوید. گودرز آن چنان شاد شد که پنداشتی هم‌اکنون روان خواهد باخت و چون سر هومان را به فتراک اسب دید، یزدان پاک را برای این پیروزی سپاس گفت و به گنجور گفت برای بیژن تاج و جامه خسروانی آورد؛ تاجی که چون خورشید می‌درخشید و کمری که همه زر بر آن نقش بسته بود و همراه با تاج و کمر، ده اسب زرین‌لگام و ده غلام نیز به او بخشید و نواده خویش را گفت: «از روزگار سام دلیر تاکنون کسی یک چنین ازدهایی را به زیر نکشیده بود. با این پیروزی، به سپاه ایران دل دادی و دل شاه ترکان را بشکستی.»